

## فصل اول

۱

در سال ۱۷۸۲ وقتی ناخدا راجر انگمرینگ<sup>۱</sup> در جزیره‌ای در آن سوی خلیج لدرکومب<sup>۲</sup> برای خودش خانه‌ای بنا کرد، به نظر کار بسیار عجیبی بود. از مردی مثل او که خانواده‌ای ثروتمند داشت انتظار می‌رفت قصر باشکوهی بنا کند در علفزارهای وسیع با نهری روان و مرتعی سرسبز. اما ناخدا انگمرینگ تنها عشق بزرگش دریا بود. خانه‌اش را بنا کرد، خانه‌ای محکم و مقاوم در دماغه<sup>۳</sup> بادخیز کوچکی که پاتوق کاکایی‌ها بود و آب که بالا می‌آمد، آن را بکلی از اراضی اصلی جدا می‌کرد. ازدواج نکرد. زن اول و آخرش دریا بود و وقتی مرد، خانه و جزیره به یکی از خویشاوندانش رسید. آن خویشاوند و فرزندانش قدر این ارثیه را ندانستند. اراضی‌شان هم مرتب‌گاهش می‌یافت و هر روز فقیرتر می‌شدند. در ۱۹۲۲ وقتی رسم گذراندن تعطیلات در کنار دریا جا افتاد و ساحل دُون<sup>۴</sup> و کورنوال<sup>۴</sup> دیگر در تابستانها گرم تلقی نمی‌شد، آرتور انگمرینگ دریافت که خانه بزرگ و دست و پاگیر خودش که متعلق به دوره جورج پنجم بود خریدار مناسبی ندارد، ولی املاک بازمانده از ناخدا راجر را به قیمت خوبی فروخت.

خانه محکم و مقاوم قسمتهای الحاقی زیادی یافت و بازسازی شد. از اراضی اصلی، جاده آسفالته‌ای به جزیره کشیدند و در گوشه و کنار جزیره، کوچه‌ها و خیابانها و استراحتگاه‌های زیادی ساختند. دو زمین

---

1. Roger Angmering      2. Leathercombe      3. Devon  
4. Cornwall

## ۲ شرارتی زیر آفتاب

تنیس تأسیس کردند که جایگاه تماشاچیان به خلیج کوچکی مجهز به تخته شیرجه و قایقهای تفریحی منتهی می‌شد. هتل جالی راجر<sup>۱</sup> و جزیره<sup>۲</sup> اسماگلرز<sup>۲</sup> و خلیج لدرکومب زندگی تازه‌ای یافت. هتل جالی راجر از ژوئن تا سپتامبر (و نیز دوره کوتاهی در ایام عید پاک) مملو از مسافر بود و حتی اتاقهای زیرشیروانی هم اشغال می‌شد. در ۱۹۳۴ در این هتل اصلاحاتی صورت گرفت و یک کافه و یک سالن غذاخوری بزرگتر و تعدادی حمام به آن اضافه کردند. قیمتها بالاتر رفت. مردم می‌گفتند: «تا حالا به خلیج لدرکومب رفته‌ای؟ هتل قشنگی دارد که انگار وسط جزیره بنا شده. خیلی جای راحتی است. توریست و دلیجان و این طور چیزها هم ندارد. غذایش هم خیلی خیلی عالی است. حتماً باید بروی.»

## ۲

در هتل جالی راجر مسافر خیلی مهمی اقامت داشت (لااقل به نظر خودش آدم خیلی مهمی بود). هرکول پوآرو تکیه داده بود به پشتی صندلی حصیری مدل جدیدی که بهتر از صندلیهای حصیری معمول بود و پلاژ را تماشا می‌کرد. با آن سبیل چخماقی و کت و شلوار کتان سفید و کلاه حصیری که تا روی چشمهایش پایین کشیده بود، قیافه<sup>۳</sup> بابتهی داشت. از خود هتل تا پلاژ یک ردیف سکو بود. ساحل پر از کمربند نجات و لاستیک شنا و تشک بادی و قایق برزنتی و توپ و اسباب‌بازی‌های پلاستیکی بود. در فواصل مختلف از ساحل، یک تخته‌پرش دراز و سه تا کلک دیده می‌شد.

آنها که اهل آبتنی بودند یک عده توی دریا بودند، یک عده‌شان زیر آفتاب دراز کشیده بودند و یک عده هم خودشان را برنزه می‌کردند. آنها که قصد آبتنی نداشتند روی اولین سکو نشسته بودند و در مورد

---

1. Jolly Roger

2. Smugglers

### شرارتی زیر آفتاب ۳

وضع هوا و مناظر پیش رو و اخبار روزنامه‌ها و موضوعات دیگری که برایشان جالب بود، صحبت می‌کردند.

سمت چپ پوآرو، خانم گاردنر<sup>۱</sup> نشسته بود که تندتند بافتنی می‌بافت و با آهنگی ملایم و یکنواخت یکریز حرف می‌زد و سیل کلماتی که از دهانش جاری بود یک لحظه قطع نمی‌شد. کمی آن طرف‌تر، شوهرش روی صندلی ننویی لمیده و کلاهش را تا روی بینی‌اش پایین کشیده بود و گاهی که همسرش از او می‌خواست، جواب کوتاهی می‌داد.

سمت راست پوآرو، خانم بروستر<sup>۲</sup> نشسته بود. زنی قوی و خوش‌هیكل با موهای جوگندمی و چهره آفتاب‌سوخته دلپذیر که صدای زمخت و نکره‌ای داشت و گاهی اظهارنظری می‌کرد. انگار یک سگ پومرانیاپی<sup>۳</sup> یکریز واغ‌واغ کند و سگ گله هم گاهی با پارس بلندی جواب دهد. خانم گاردنر داشت می‌گفت:

– بعدش به آقای گاردنر گفتم تماشای جاهای دیدنی خیلی خوب است و دوست دارم لااقل یک جا را به طور کامل سیاحت کنم. بعد گفتم انگلستان که همه جایش را دیده‌ایم. دلم می‌خواهد بروم به جای آرامی کنار دریا و چند روز استراحت کنم. همین را گفتم، مگر نه اودل<sup>۴</sup>؟ گفتم فقط می‌خواهم استراحت کنم. احتیاج به استراحت دارم. همین‌طور بود، نه اودل؟

آقای گاردنر از زیر کلاه گفت:

– چرا، عزیزم.

خانم گاردنر موضوع را دنبال کرد:

– بنابراین موضوع را به آقای کلسو<sup>۵</sup> در دفتر کوک<sup>۶</sup> گفتم. آقای کلسو ترتیب همه کارها را داد و برای تمام سفرمان برنامه‌ریزی کرد و از هر لحاظ به ما کمک کرد. نمی‌دانم بدون او باید چه کار می‌کردیم.

---

1. Gardner      2. Brewster      3. Pomeranian      4. Odell  
5. Kelso      6. Cook

#### ۴ شرارتی زیر آفتاب

خلاصه وقتی به آقای کلسو گفتم، آقای کلسو گفت بهتر از این جایی پیدا نمی‌کنید. گفت یک جای خیلی تماشایی است. پرت و خلوت. در عین حال خیلی راحت و از همه لحاظ بی‌نظیر. بعد آقای گاردنر وسط حرفش پرید که «امکانات بهداشتی چی دارد؟» چون باور کنید آقای پوآرو، پارسال خواهر آقای گاردنر مسافرت رفته بود جایی که می‌گفتند خیلی استثنایی و بی‌نظیر است. یک جا وسط خلنگ‌زارها. باور کنید آقای پوآرو این مهمانسرایبی که رفته بود توالت بهداشتی نداشت! فقط از این توالتهای صحرایی! به خاطر همین آقای گاردنر به این جاهای پرت و دورافتاده بدبین است. بدبین نیستی، اودل؟  
آقای گاردنر گفت:

– چرا، عزیزم.

– ولی آقای کلسو فوری به ما اطمینان داد و گفت خیالتان تخت باشد. گفت از لحاظ بهداشتی حرف ندارد و غذایش هم خیلی عالی است. واقعاً هم همین طور است. چیزی که خوشم آمده، جو صمیمی اینجاست. نمی‌دانم منظورم را می‌فهمید یا نه. ما چون تو جای کوچکی زندگی می‌کنیم، همه همدیگر را می‌شناسیم و با هم صحبت می‌کنیم. انگلیسی‌ها عیبتان این است که تا یکی دو سال که هنوز با آدم صمیمی نشده‌اند، خیلی خشک هستند. ولی بعد از دو سال بهتر از آنها پیدا نمی‌شود. آقای کلسو گفت آدمهای جالبی اینجا می‌آیند. حالا می‌بینم که راست گفته. مثلاً شما آقای پوآرو و خانم دارنلی<sup>۱</sup>. نمی‌دانید وقتی فهمیدم شما کی هستید، چه ذوقی کردم. مگر نه، اودل؟

– چرا، عزیزم.

خانم بروستر حرفش را قطع کرد و هیجان‌زده گفت:

– چی؟ آقای پوآرو؟ چه جالب! شما آقای پوآرو هستید؟

---

1. Darnley

## شرارتی زیر آفتاب ۵

پوآرو دست روی سینه گذاشت و ادای احترام کرد.

خانم گاردنر با همان لحن نرم و ملایم ادامه داد:

– می‌دانید آقای پوآرو، من از کورنلیا رابسون<sup>۱</sup> خیلی چیزها درباره شما شنیده‌ام. من و آقای گاردنر ماه مه در بادنهوف<sup>۲</sup> بودیم. کورنلیا ماجرای مصر و کشته شدن لینت ریچوی<sup>۳</sup> را برای ما تعریف کرد. گفت شما خیلی عالی عمل کرده‌اید و از همان موقع خیلی دلم می‌خواست شما را ببینم، مگر نه اودل؟

– چرا، عزیزم.

– خانم دارنلی هم همین‌طور. من خیلی چیزها را از مغازه رُزموند می‌گیرم. واقعاً هم گل است. بیخود نبوده اسمش را گذاشته‌اند رُزموند<sup>۴</sup>. لباسهای خیلی خوشگلی هم دارد. مدلهای قشنگ. لباسی که دیشب پوشیدم از مغازه رُزموند گرفته بودم. از هر لحاظ که فکر می‌کنم، خانم خیلی خوبی است.

سرگرد باری<sup>۵</sup> که آن طرف خانم بروستر نشسته بود و با چشمهای ورقلمبیده به افراد توی دریا و ساحل نگاه می‌کرد، گفت:

– دختر متین و موقری است.

خانم گاردنر همان‌طور که بافتنی می‌بافت، گفت:

– باید یک چیز را اعتراف کنم، آقای پوآرو. از دیدن شما در اینجا شوکه شدم. نه اینکه فکر کنید ذوق نکردم. چرا، خیلی ذوق کردم. آقای گاردنر می‌داند. ولی با خودم فکر کردم لابد برای کار اینجا باید منظورم را که می‌فهمید. من زن خیلی حساسی هستم و اصلاً دوست ندارم درگیر قتل و جنایت و این‌طور چیزها بشوم. حالا آقای گاردنر بعداً برایتان تعریف می‌کند. می‌دانید ...

آقای گاردنر گلویزش را صاف کرد و گفت:

---

1. Cornelia Robson      2. Badenhof      3. Linnet Ridgway  
4. Rose Mond، در لغت به معنی «گل سرسید دنیا» است.  
5. Major Barry

## ۶ شرارتی زیر آفتاب

– می‌دانید آقای پوآرو، خانم گاردنر زن خیلی حسّاسی است.  
آقای پوآرو دستهایش را بالا برد و گفت:  
– اجازه بدهید عرض کنم مادام که من هم مثل شما فقط برای تفریح آمده‌ام اینجا. آمده‌ام خوش بگذرانم و از تعطیلات لذت ببرم. به مسائل جنایی حتی فکر هم نمی‌کنم.  
خانم بروستر دوباره پارس بلندی کرد و گفت:  
– اینجاها خبری از جسد نیست.  
هرکول پوآرو گفت:  
– البته کاملاً هم این طور نیست.  
با انگشت اشاره کرد به سمت پایین و توضیح داد:  
– مثلاً اینهایی را که اینجا دراز کشیده‌اند ببینید. اینها چی‌اند؟ زن و مرد نیستند. هیچ شخصیت خاصی ندارند. فقط جسدند!  
سرگرد باری با لحن ستایش‌آمیزی گفت:  
– بعضی‌هاشان بد مالی نیستند. فقط شاید یک‌کم لاغرند.  
هرکول پوآرو فریاد زد:  
– بله. ولی چه جاذبه‌ای دارد؟ چه رازی دارد؟ من پیر شده‌ام. از نسل قدیمم. جوان که بودم، پاهای کسی را بزور می‌دیدم. خانمها شرم داشتند حتی زیردامنی‌شان معلوم شود. برجستگی مختصر نرمه ساق پا، زانو، بند لباس زیر، اینها همه تابو بود.  
سرگرد باری با صدای زمختی گفت:  
– زشت است. واقعاً زشت است.  
خانم بروستر گفت:  
– لباسهایی که امروز می‌پوشیم خیلی مناسبتر است.  
خانم گاردنر گفت:  
– بله، آقای پوآرو. فکر می‌کنم بچه‌های ما زندگی بهتر و سالمتری داشته باشند. فقط به سروکول هم می‌پرنند و ...  
خانم گاردنر که زن متینی بود، کمی سرخ شد و ادامه داد:

## شرارتی زیر آفتاب ۷

– اهمیت نمی‌دهند. منظورم را که می‌فهمید.

پوآرو گفت:

– بله، می‌فهمم. اسفانگیز است.

خانم گاردنر گفت:

– اسفانگیز؟

– اینکه عشق و احساسی در کار نیست. راز و رمزی وجود ندارد.

همه چیز یکدست شده.

با دست به افرادی که در ساحل دراز کشیده بودند اشاره کرد و ادامه داد:

– با دیدن اینها یاد سردخانه پاریس می‌افتم.

خانم گاردنر، انگار که بهش برخورد کرده باشد، گفت:

– آقای پوآرو!

– لاشه‌اند! به ردیف کنار هم افتاده‌اند. مثل مغازه قصابی.

– ولی آقای پوآرو، فکر نمی‌کنید یک‌کم اغراق می‌کنید؟

هرکول پوآرو اعتراف کرد:

– بله. شاید اغراق می‌کنم.

خام گاردنر که همان‌طور تندتند بافتنی می‌یافت، گفت:

– ولی از یک لحاظ با شما موافقم. این دخترها که این جوری زیر

آفتاب دراز کشیده‌اند، بعداً حسابی پرمو می‌شوند. به ایرن<sup>۱</sup> هم همین را

می‌گویم. ایرن دخترم است. بهش می‌گویم: «ایرن، اگر این جوری زیر

آفتاب دراز بکشی، فردا ببین چه قیافه‌ای پیدا می‌کنی.» همیشه به ایرن

گفته‌ام. نگفته‌ام، اودل؟

آقای گاردنر گفت:

– چرا، عزیزم.

همه ساکت بودند و شاید داشتند مجسم می‌کردند ایرن در آن حالت

چه شکلی می‌شود.

---

1. Irene

## ۸ شرارتی زیر آفتاب

خانم گاردنر بافتنی‌اش را لوله کرد و گفت:

– نمی‌دانم که ...

آقای گاردنر گفت:

– نمی‌دانی چی، عزیزم؟

خودش را از صندلی ننویسی بیرون کشید، کتاب و بافتنی خانم گاردنر را گرفت و گفت:

– موافقید برویم نوشیدنی بخوریم، خانم بروستر؟

– نه، متشکرم. الان میل ندارم.

خانم و آقای گاردنر رفتند به طرف هتل.

خانم بروستر گفت:

– شوهرهای امریکایی خیلی عالی‌اند!

## ۳

جای خانم گاردنر را پدر روحانی، استفن لین<sup>۱</sup> گرفت.

آقای لین مردی بود قدبلند، سرحال و پنجاه و چندساله. چهره‌اش آفتاب‌سوخته بود. شلوار فلانل خاکستری تیره‌ای داشت که در مسافرت از ریخت افتاده بود.

با شور و شوق گفت:

– منطقه جالبی است. از خلیج لدربی تا هارفورد<sup>۲</sup> رفتیم و پیاده از توی کوه برگشتم.

سرگرد باری که اهل پیاده‌روی نبود، گفت:

– امروز برای پیاده‌روی خیلی گرم است.

خانم بروستر گفت:

– ورزش خوبی است. من هنوز پارو نزده‌ام. پارو زدن برای آب شدن عضلات شکم خیلی خوب است.

---

1. Stephen Lane

2. Harford